

بسوی خدا میرویم

باهم بحج میرویم

اثر قلمی :

محمود طایفانی
میسزید

از نشریات مسجد هدایت
نیابان اسلامبول

بها : ۳۰ ریال

شرکت چاپخانه مسعودی

جواب میگفتند و بر میگرددانند:
مگر می کرد درویشی نگاهی
گوا کب دید چون شمع شب افروز
تو گوئی اختران استاده اندی
که هان ایغافلان بیدار باشید
توخوش خسبی و ما اندر ره او
رخ درویش مسکین زین نظاره
که یارب بام زندانت چنین است
ندانم بام ایوانت چسان است

به این دریای پر در الهی
که شب از روی آنها گشته چون روز
زبان با خاکیا بگشاده اندی
در این در که دمی هشیار باشید
همی پوئیم راه در که او
ز اشک درفشان شد پرستاره
تو گوئی خودنگارستان چنینست
که زندان بام تو چون بوستانست

بهانه جوئیهای شو فرابله و عاشق پیشه عرب همه را خسته کرده ، صلاح
در این دیدیم که هر نفر بکریال برایش جمع کنیم تا خانمش از ما راضی بشود
همینطور هم شد پس از آنکه ریالهای سنگین سعودی را تحویلش دادیم ،
دیگر ماشین بی عیب و سریع شد ! بمسجد رسیدیم ، باز قافله لنگست ،
دیگر چه پیش آمده ؟! خانم قهر کرده ! یکی از علماء ریش سفیدی کرد و با
نصیحت و درخواست ، خانم با آقایاسین روی آشتی نشان داد تا ماشین بهتر کت
آمد ، در مسجد شجره (ذوالحلیفه) آب و درختی بچشم آمد ، پیاده شدیم
و ضوء گرفته نماز گذاردیم ، از اینجا ماشین بالای هر بلندی میرسد چشمها
متوجه بیابان است تاهر کس زودتر گنبد و مناره روضه النبی «ص» را به
دیگران نشان دهد ، گنبد در حاشیه دور افق در میان نخلستان بچشم آمد
صدای صلوات و سلام از میان ماشینها با فاصله های دور و نزدیک بگوش
می رسد ، اولین چیزی که در ابتداء شهر جلب نظر وار در ما مینماید ساختمان
آجری بلند و وسیع است که در کنار شهر قرار گرفته و بادیگر ساختمانها
جور نمی آید ؟ این ساختمان ایستگاه راه آهن است که زمانی حجاز را بشام
متصل نموده بود بعد از جنگ بین الملل که دولت عثمانی تجزیه شد از میان
رفت ، و بقیه آن در حکومت سعودی بر چیده شد ، مردمان با اطلاع میگفتند
این حکومت صلاح خود نمیداند که راه جزیره بکشورهای اسلامی باز و
گشوده باشد ، تادروا در سواحل دریای شن با خاطر جمع بسر برد !

ماشین ما را در میان خیابان های غیر منظم و خاکی بسمت جنوب شهر
برد و در وسط کوچه وسیعی نگاه داشت اینجامحله نخواست است ، پسر عموی
مجاهد ، مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی که چندی قبل آرزوهای اصلاحی

خود را بخاك برد، وقتي از ورود ما مطلع شد، بسر ايمان آمد و اناث را دستورداد بمنزل يكي از شيعيان همسايه خود بردند، محله نخواستله مثل بيشتر محله‌هاي مدينه از خانه‌هاي كوچك و كوچه‌هاي تنگ تشكيل شده كه از حيث نظافت و وضع زندگي مانند دهات دور افتاده ايران است بيشتر ايرانيان در باغهايي كه براي حجاج آماده شده منزل مي‌نمايند، اين باغها از جهت آب و هوا خوب است ولي هنگام حج جمعيت زياد و جاكم است، و اگر باران ببارد پناهي نيست، چنانكه باران شديدي باريده و جا و اناث حجاج را آب گرفت.

بس از شستشو عازم حرم مطهر شديم از كوچه‌هاي تنگ اطراف حرم كه دونفر باهم نيمتوانند راه بروند و با ديوارهاي بلند عمارات چند طبقه مانند چاهها و دره‌هاي عميق است عبور کرده وارد صحنه شديم كه مانند كوچه ايست و در سمت غرب منتهي بباب جبرئيل ميشود، باب جبرئيل بطرف مشرق بازمي‌شود، از ميان جمعيت از پله‌ها با زحمت بالا رفتيم، بدون فاصله وارد حرم و مواجه با ضريح مرتفع و طولاني شديم، همينكه شروع بسلام نمودم گويارده بر گوش و چشمم آويخته شد نه صداها و قياقه‌هاي مختلف مردم متوجهم ميكند و نه از خصوصيات حرم و مسجد چيزي بچشمم مي‌آيد، فقط قدرت و عظمتي را احساس مي‌نمايم كه بر مغز و اعصاب مسلط است كه اراده شخصي را يكسره گرفته و نور خيره كننده فكر و چشم و گوش را احاطه نموده كه خود حجاب از ديدن و شنيدن هر چيزيست! اينجا مرقد مطهر پيغمبر عظيم و خاتم انبياء است، پر بهاترين و باشكوه ترين نوري است كه از مبداء عظمت و جلال تنزل نموده و بصورت كامل انساني در آمده تا نفوسيكه در تاريخي‌هاي طبيعت گمراه شده اند بسوي حق و كمال هدايت نمايد و ارواحيكه به عوارض طبيعت و ماده آلوده شده اند پاك و درخشان گرداند، چشمها و گوشهايي كه پرده هاي عادات و غوغاي شهوات كور و كور نموده بينا و شنوا نمايد و افكاري كه عقايد و تقاليد باطل جامد نموده بحر كت آورد، نفوسيكه در غلها و زنجير هاي قوانين و آداب بشري در آمده آزاد گرداند، كاخهاي خود پرستي را ويران سازد و بت‌هاي اوها را درهم شكند،

بدنيكه در زير اين خاك خفته مر كز قدرتي است كه يك تنه دنياي شر ك و جهل را از پاي در آورده، دنيايي را ويران كرد و دنياي نويني پديد آورد، اين ضريح پيكری را در بر دارد كه خود در اينجا خفته و اراده او در ميان قرون مختلف بر مليونها مردم حكومت مي نمايد!

این بدن مقدس قالب آن روحیست که تمام پرده‌ها از برابر چشم برداشته شد و تمام فواصل میان طبیعت و مبدء عظمت و قدرت را از میان برداشت، تا آخرین سرحد قدرت پیشرفت: فکان قاب قوسین او ادنی:

هر جا خیر و کمال و محبت و رحمت و حساب و میزان و علم و قانون است نام و سخن و اراده این شخصیت عظیم در آنجا هست! خود و ملیونها مثل خود را می‌نگرم: آنچه از مشکلات زندگی که آسان شده و قلبی که مطمئن گردیده و راهیکه بسوی حق برایم روشن شده و وظایفیکه برایم واضح گردیده خلاصه تمام شخصیت روحی و فکری و اخلاقی را از پرتو تعلیمات بزرگ صاحب این قبر میدانم، چطور در برابرش خود را نیازم و عظمتش سراپای وجود مرا احاطه نماید و چهره‌ام را بضریحش نسایم، هر چه دارم از اوست بیاد زحماتیکه در راه رستگاری خلق کشید و شکنجه‌هاییکه از مردم نادان دید، محبت سرشاریکه بدوست و دشمن داشت، وصیت‌های سراسر محبتی که هنگام مرگش فرمود، درخواست آمرزشی که برای گناهکاران از پروردگاری نمود!! بدنم میلرزد اشکم جاری است باچه زبان شکر گذاری کنم؟ باچه بیان قدر زحماتش را بیان نمایم: السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا خاتم النبيين اشهد انك قد بلغت الرساله واقمت الصلوة وآتيت الؤكواة وامرت بالمعروف ...

پس از نماز مغرب و عشاء بمنزل برگشتیم صبح برای زیارت ائمه و بزرگانیکه در بقیعند رفتیم: بقیع قبرستانی است در شمال شرقی مدینه که طرف غرب و قسمتی از جنوب آن بشهر متصل است و قسمت های دیگر را نخلستانها احاطه نموده، اطراف آن بادبواری محصور شده، با آنکه قبرستان بقیع مدفن متجاوز از ده هزار نفر از اولیا و بزرگان و علمای اسلام است از هر جهت خراب و صورت زنده ای دارد اطراف آن، محل زباله و خاکروبه است، در طرف راست درب ورودی چند قدمی که جلورفتیم جمعیت زیادی از ایرانی و غیر ایرانی و شیعه و سنی کرد معحوطه باحال تأثر ایستاده مشغول زیارت و دعاء هستند: در این معحوطه قبور چهار نفر از ائمه بزرگوار اسلام و جگر گوشه‌های رسول اکرم است:

مدفن حضرت امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است: قبور بازمین یکسان و نزدیک یکدیگر قرار گرفته از این اهانت که بنام دین نسبت بمرقد بزرگترین شخصیت‌های

مسلمانان انجام شده جمله مسلمانان جز حزب وهابیه متأثر نه ، بیش از همه دود اژدل شیعیان برمیخیزد ، روی زمین داغ و زیر آفتاب سوزان زن و مرد ایستاده اشک میریزند ، پلیس های جاهل و خشک سعودی اطراف قدم میزنند و مراقبت کسی نزدیک نرود ، گاهی هم بعنوان آنکه اینها مشرکند و فقط خودشان نمونه کامل توحیدند توهین می نمایند ، شرطه جوانی قدم میزد و میگفت : الله یهدینا وایاکم الی عبادته !!

اینجا قبور چهار امام بزرگوار مسلمانان است که بعد از پیامبر اکرم نمایندگی های کامل رسول اکرم و مظاهر روح توحیدند : در آن روز که مسلمین را فلسفه های گیج کننده یونان و روم و اوام اشعری و معتزلی متحجر نموده بود ، همه بظواهر قرآن استدلال مینمودند ! این امامان و وارثین نبی اکرم حقایق توحید و معارف قرآن را بر مردم می فهماندند ، و مبانی اعتقادی و اصول اجتهاد را در افکار مسلمانان محکم می نمودند اگر این تیمه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب که پایه گذار های مسلک وهابیه اند به تعلیمات آنان آشنا می شدند ، خدا را جسم و وسیع و بالای تخت نمی دانستند و با جتهاد زنده اسلام بی می بردند ، و از این جمود و تحجر خود و دیگران را نجات میدادند ، ثمره تعلیمات آنان حکومتی را بدیده نمی آورد که با هر رشد و عالم و حر کتی بنام دین دشمنی نماید ! حکومتی که قبور تنهارا خراب نمی نماید شهرها و مراکز طلوع اسلام را بصورت قبرستان در آورده نتیجه تعلیمات علمای وهابیه حکومتی است که بعنوان کلمه توحید جز پرستش پول و ماده هدفی ندارد !!

اگر مسلمانان درباره اولیاء غلو نمایند و از قبور آنان کار خدائی بخواهند ثمره جهل و نادانی است که حکومت های جاهل اسلامی بیار آورده والا قبر از زمین بالا باشد یا با زمین مساوی باشد چه اثری در عقاید دارد !! آیا بودن دیوار و سایه بان هم که حجاج بتوانند چند دقیقه راحت باشند و از تابش آفتاب رنج نکنند ، بدعت است ؟

این قبور کسانیست که بر همه مسلمانان حق تعلیم و تربیت دارند فقهاء اسلام از رشحات فکری اینها بهره مند شده اند ، علماء و فقهاء وهابیه ، از معارف دین چند حدیث و ظاهری از قرآن که حفظ نموده اند از برکات رحمت و جهاد اینها میباشند ، در این قرون متوالی آنها که بعصر نبوت نزدیک بودند دین را نفهمیدند ، و اینها تمام دین را نفهمیدند !!

در این قبرستان آنچه از قبور مشخص و معلوم است ، قبر چهار امام علیهم السلام و ابراهیم و رقیه فرزندان رسول اکرم ، فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علی علیه السلام ، عباس بن المطلب ، صفیه ، زوجات رسول اکرم غیر از خدیجه و میمونه ، و عده از صحابه می باشد این قبور هم باهم مشتبه است و با وضعیکه در بقیع مشاهده میشود از میان خواهد رفت :

آنچه از بیشتر قبور شناخته می شود نام صاحب قبر و ناحیه و جهتی است که در آن دفن شده اند ، آن قبری که از هر جهت مجهول است و از ابتداء مجهول بوده ، قبر یگانه دختر عزیز رسول اکرم فاطمه زهراست برای من بسیار تأثر انگیز بود که بالای قبر های معلوم با در ناحیه قبوری که آثار آن از میان رفته بایستم و سلام نمایم و فاتحه بخوانم ولی ندانم ناحیه محل دفن جگر گوشه پیمبر و مادرم کجاست ؟! بیشتر علمای تاریخ و حدیث میگویند در بقیع دفن شده ، اما کجای بقیع ؟! این حیرت و تأثر تنها برای من نبوده هزارها علوی و ملیونها مسلمان ، و قتی که باین قبرستان آمده اند خواستند بزهره اطهر سلام نمایند ندانستند بکدام طرف متوجه شوند و مثل من دود از دلشان برخاسته و اشکشان جاری شده : این سؤال که از زبان شیخ عنری مطرح شده بخاطرشان آمده !

آلای الامور تدفن نسرآ ؟ ام لای الامور تجهل قدرآ ؟

آملای الامور تخفی قبرآ ؟ ام لای الامور تضلم جهرا ؟

بضعة المصطفى و تخفی سراها ؟!

بیش از همه در نیمه شب سینه علی (ع) جوشید و از در بیچه چشمش بخار قلبش جاری شد : که دختر پیمبر را میان خاک جای داد و قبر را با زمین یکسان نمود ! در آن نیمه شب فقط چشمان علی (ع) و عده از بنی هاشم ، و چشم ستارگان این منظره را دید !!

آفتاب بالا آمده و در محیط قبرستان سایبان و دیواری نیست ، مأمورین سعودی هم نمیگذارند حجاج در غیر ساعات معین توقف نمایند ، زنها را هم در داخله قبرستان راه نمیدهند ! زنها ایرانی و غیر ایرانی پشت دیوار های قبرستان و در باغ مجاور جمع شده ، و از سوز جگر گریه میکنند ، میدانم چه خاطراتی در ذهنشان خطور مینماید ؟

از بقیع بیرون آمده در کوچه های غربی و شمالی بسوی حرم نبوی روان شدیم ، چون نزدیک وسط روز است فشار جمعیت کمتر است ، مقابل قسمت شمالی ضریح رسول اکرم قسمتی است که بعضی از مردم بنام قبر فاطمه

زیارت می کنند، آنچه مسلم است این قسمت خانه یا حجره زهرا علیها السلام بوده، ضریح سرتاسری که محتوی حجرات پیمبر و علی «ع» بوده و فعلا قسمت جنوبی آن قبر رسول اکرم و شیخین است، از دیوار شرقی و جنوبی فاصله زیادی ندارد، در قسمت قرب مسجدی است که بیشتر آن همان مسجد اولی است و شمال آن، قسمتی که بازو حیات است و قسمتی که پوشیده و بر ستونهایی قرار گرفته است تمام بهمد اضافه شده، از شمال ضریح وارد محوطه مسجد اصلی شدیم، محراب متصل بدیوار جنوبی بوده که فعلا دیوار چند متر عقب رفته و منبر قدری از محراب جلوتر است فاصله منبر از ضریح که طرف شرق است همان فاصله بادیوار غربی بوده که بیش از یک برابر از طرف غرب افزوده نشده، تمام توجه بقسمت میان منبر و ضریح است، چون این حدیث از رسول اکرم معروف است: بین منبری و قبری روضه من ریاض الجنة در این قسمت جمعیت زیاد و جاکم است، قرآن ها روی رهلها گذارده شده مردمان باشخصیت بیشتر نشسته بتلاوت قرآن مشغولند، عده ای هم مرد مرا زیر پا میگذارند تا خود را بشبکه های بلند مقابل قبر برسانند، شرطه مراقب است که کسی ضریح را نبوسد، در گوشه نشستیم، بعضی از مردم ایستاده مشغول زیارت و دعایند بعضی نشسته بتلاوت قرآن و تفکر سرگرمند، بعضی راه میروند و بستونهای صیقلی و دیوارها و نقش و نگار و ظرافت کاری آنها و فرش های پر بها و قندیل های آویخته و دیگر نفایس را تماشا می کنند و مواضع و نقائس را بیکدیگر نشان میدهند، در افکار و روحیات مسلمانان سیر میکنم، چگونه روحانیت و معنویت را باز یور ها و تجملات آمیخته اند و عظمت معنارا در صورت جواهرات و فلزات و ساختمان گم کرده اند شاید بیشتر عوام این مردم گمان میکنند، که و این مسجد و حرم همیشه باین وضع با این تجملات بوده! هر ناحیه ای از این ساختمان و هر قطعه ای از این نقائس گرانبها نمونه دوره ازادوار و اطوار اسلامی و تابع تطوات فکری و سیاسی مسلمانان است، آن روز که پیمبر اکرم از مکه هجرت نمود و وارد مدینه شد و در این مکان منزل گزید. این چاه چهار دیوار ساده بود از گل و سنک و قسمتی بوسیله ستونهای تنه نخل سر پوشیده بود! حجرات رسول اکرم و علی در ردیف یکدیگر از جنوب و شمال باندازه طول و عرض ضریح قرار گرفته بود، درهائی از حجرات بطرف مسجد که وسط آن همین محل منبر است باز می شد میان این حجرات جز کوزه آب و چند قطعه فرش از پوست و حصیر و انات مختصر آلات جنک

چیزی نبود! جواهرات و تجملات و طلا و نقره ارزش برای مسلمانان نداشت چون دارای گنج های گرانبهای ایمان و تقوا بودند ، پیش از آن اینجا فضائی بود که یکطرف آن قبرستان کهنه مدینه پیش از اسلام و طرف دیگر خوابگاه گوسفند و شتر و محل خشکاندن خرما بود ؛ آنروزیکه رسول اکرم پس از چهار روز توقف در قباء وارد شد ، مشرک و مسلمان و یهودی و زن و مرد اطراف شتر را گرفته بودند شاخهای خرما را بالای سرش داشتند ، قبیله اوس و خزرج و قبائل منسب از آنها هر کدام میخواستند این میهمان گرمی در محل و منزل آنها وارد شود ، رسول می فرمود مہمار شتر را رها کنید ، که مأموریت دارد شتر آزاد میرفت ، جمعیت اطراف آن از این محل بآن محل و از این کوچه بآن کوچه میرفتند ، امیر المؤمنین علی و ابابکر در دو طرفش حرکت میکردند ، جوانان نومسلمان اوس و خزرج شمشیرها بدست از پیمبر مراقبت مینمودند ، زنهای مشرکین و یهود بالای بامها و برجها بیکدیگر نشان میدادند ، جوانها و زنهای مسلمان در عقب جمعیت و بالای بامها ، دسته جمعی سرود میخواندند .

طالع البدو علینا - من ثنات الوداع - وجب الشکر علینا ما دعالله داع -
ایها المبعوث فینا - جنت بالامر المطاع .

مدینه سراسر وجد و حرکت شده بود ؛ شتر در گوشه از این میدان زانو بزمین زد ، قسمتی از این میدان ملک سهل و سهیل دو طفل یتیم است صاحبان خانهای اطراف هر یک میخواهند ائاث میهمانرا بمنزل خود حمل نمایند ، نزدیکترین خانهها خانه ابو ایوب انصاری از قبیله بنی نجار است که رسول اکرم از طرف جدش عبدالمطلب با آنها نسبت دارد ، ابوایوب دو اطاق زیر و رو دارد . رسول اکرم در اینخانه کوچک و ساده وارد شد ، در فضای مقابل منزل ، جمعیت شعر میخوانند : مقدمش را تبریک میگویند ، غلامان حبشی با حربه ها و شمشیرها بازی میکنند ، از پشت خانه ابوایوب دسته از زنان جوان بنی النجار میخوانند :

نحن جوار من بنی النجار یا حبیبنا محمد من جبار
پس از چندی که در منزل ابوایوب توقف فرمود ، قطعه زمین دو یتیم را خرید ، پیش از بناء مسجد رسول اکرم با مسلمانان زیر سایه بانی نماز میخواندند ، سپس زمین را هموار نموده بناء مسجد شروع شد رسول اکرم خود با دیگر مسلمانان خشت و سنگ میداد و میگفت اللهم لاخیر الاخیر الاخیره فارحم الانصار والمهاجره یکی از مسلمانان خواست

خشت را از دستش بگیرد ، فرمود : این را که من حمل می نمایم تو خشت دیگر حمل نما ، تو بخداوند از من محتاج تر نیستی !! عثمان نظیف پوش اشرافی هم خشت و سنگ بر میداشت ، و خود را از گرد و غبار دوز میداشت و لباس خود را پی در پی می تسکاند ، علی با چابکی کار میکرد و سرا پا غبار آلود بود و با کارگرهای مثل خود میخواندند :

لا یتوی من یمرم المساجدا
یداب فیها قائماً و قاعداً
و من یری عن الغبار حائداً

دیگر مسلمانان در میان آفتاب عرق می ریختند و برای ساختن مسجد می کوشیدند و میگفتند :

لئن قعدنا والنبی یمسل
ذک اذا الهمل المضلل

این بود وضع بنای نخستین ، مسجد ما در آن نشسته ایم ؛ مسلمانان روی ریگها و زیر آفتاب و باران بدون حجاب ثقف و تجمل شبانه روز چند بار با خداوند رو برو میشدند ، پس از ده سال این مؤسسه ساده بزرگترین مردان حقوقی و جنگی و سیاسی را در پرتو ایمان بدنیا تعویل داد که محور دنیا را گردانند !

در زمان خلفاء راشدین بحسب مرکزیت مدینه و زیادتی جمعیت مسجد توسعه یافت ، در زمان عثمان بنای آن محکمتر گردید ، ولی از وضع ساده نخستین بیرون نرفت ، و حجرات جزء مسجد نبود ، پس از آنکه محور خلافت در شام و بدست بنی امیه گردید ، مسجد از وضع ساده نخستین بیرون رفت برای آنکه کاخ نشینی و تجمل خود را در زیر پرده اشتباه کاری نگاهدارند ، و مردم را از وضع ساده اول منصرف نمایند بتجمل مسجد کوشیدند و بطلا و نقره و زخرفه مساجد را بر خلاف نظر اسلام زینت نمودند برای اینکار از معماران و مهندسیان رومی که آشنای با ساختمان کلیساها بودند کمک گرفتند !! حجره فاطمه و دیگر حجرات تا زمان ولید بن عبدالملک بوضع اول و معرف شخصیت و نسبت و حقانیت علوین مظلوم بود ، اولاد های امام حسن و امام حسین در آن حجره منزل داشتند ، ولید برای آنکه این افتخار را از میان برد دستور داد آنرا و دیگر حجرات را جزء مسجد نمودند ، هر یک از سلاطین و حکام ظالم که بنام دین مسلمانان را غارت می کردند برای نام نیک و جبران زشتی ها ، هدیه از نقاش و جواهرات برای مسجد نبوی مثل دیگر مساجد و مشاهد می فرستادند ، و چند بار هم نقاش بر ارزش

و گران بهاء را خودشان دزدیدند !

کار باینجا رسید امروز که در مسجد نبوی نشسته ایم و باید مسلمانان درس توحید و ایمان از این محل بگیرند ، عده مبہوت تجملات و قندیلها هستند و هر امام و امامزاده که گنبد طلا و فرشها و اساس و ساختمان پر بها داشته باشد بیشتر مورد توجه است ، آیا این اشتباه از اینجہت است کہ اکثر مردم عوامند مگر مسلمانان نخستین درس خوانده بودند ؟ !

این از همان جهت است کہ پادشاهان و زورمندان برای پوشاندن اعمال خود همیشه می کوشند تا مراکز عبادت و عبرت را از معنا و حقیقت خود خارج کنند ، همین توجه بصور و ظواهر است کہ چشم حقیقت بینی را از مسلمانان گرفته : عالم دین را از لباس گشاد و عمامه بزرگ می شناسند زهد و عرفان را زیر سیل کلفت می نگرند ، قدرت اداره و مملکت داری سلاطین را با کاخ و تشریفات اشتباه می نمایند ، و همچنین... اگر همان مسجد و حجرات ساده و بی آرایش رسول اکرم امروز بود مسلمانهایی کہ اینجا جمع بودند روح و فکر دیگری داشتند و سرمایه ها و افکار دیگری با خود می بردند ، خاور شناسها و دنیا گردان عوض آنکہ شماره ستونها و ارزش قندیلها و اهمیت فنی ساختمان را وصف نمایند از این محل مظاهر کامل توحید و طهارت و قدرت را برای دنیا سوغات میفرستادند ، این تجملات و فنون را بتکده ها و کنیسه ها و کاخهای سلاطین بن خود آراسته اند و بالاتر از آن نمی شود ، آنها چون از مفرد و ایمان نافذ تہی اند باید ظاهر را در نظر عوام کہ معنا و ظاهر را زود اشتباه می نمایند هر چه بیشتر آراسته کنند ، آن مسجد ساده ایکہ مردانی تربیت نمود کہ با چکمه روی فرشهای سلاطین عار داشتند راه بروند و با نوك شمشیر و پا ، فرشهای گرانبها را با بی اعتنائی جمع می کردند ، آن خانه ایکہ پیمبر اکرم و داماد و دختر و فرزندانش زیر یک عبا خفتند و آیه تطہیر نازل شد ، باید حسابش از ہیا کل و کاخهای پوک و پوشالی جدا باشد !!

پروردگارا : زمانی میرسد کہ مسلمانان بہ ذخائر معنوی خود ہی بیرند ؟ ! این افراط و تفریط و عکس العمل کی از میان می رود ؟ ! کہ جمعی مسلمان صورت قبر را بدعت بدانند و جمعی معابد و مساجد و مشاہد را محل افتخارات در زینت و فرش و جواهرات قرار دهند !!

ظہر شد بانگ اذان از منارہ مسجد النبی برخواست ، صفوف جماعت

بسته شد ، متوجه شدم این حقیقت زنده را ظواهر فریبنده نمی پوشاند ، فضا همان فضاست ، گویا بانگ بلال بگوش میرسد ، صفوف جماعت مسلمانان با پیمبر اکرمند ، عده زیادی مثل همان صفوف زیر آفتاب و روی شن های فضای باز مسجد ایستاده اند ، دیوارها و ظرافت کاریها و زخرفه ها از نظرها محو شد ، فقط عظمت حق است : الله اکبر : این صفوف متصل است بصفوف ملیونها مردمی که در این مسجد و در همه مساجد و مشاهده نماز خوانده و می خوانند و روی همه بسوی کعبه است ، که اوضاع زمان و اطوار روحی و سیاسی در آن تصرف ننموده و وضع ساده و بی آرایش آنرا که برای توجه بتوحید است دستهای سیاستمداران و دنیا پرستان تغییر نداده!

هنگام عصر از منزل بیرون آمده ماشینمی کرایه کردیم که مارا بمسجد قباء واحد ببرد ، اول بطرف جنوب مدینه ، از کنار نخلستانها و نهرها عبور داد بیش از یکفرسخ از مدینه دور شدیم در فضایی که یکطرف مسجد



است و طرف دیگر چاهیست که بالای آن قبه ایست ایستاد، طرف راست درب ورودی مسجد، مشرف است و حصیرهای پاکیزه گسترده شده، محراب آن میگویند محل زانو زدن شتر پیمبر است آنگاه که وارد قباء شد مسجد باز و دیوارهای آن محکم و بلند است بالای دیوار آن نام صحابه و اهل بیت بترتیب روی کاشی نوشته شده، این نخستین مسجدیست که پس از کعبه ساخته شده: خبر بمردم مدینه رسید که رسول خدا از مکه هجرت نموده و این روزها وارد می شود، سه روز پی در پی مردم مدینه از شهر بیرون می آمدند و بالای کوه تیه های مرتفع (حره) که در ناحیه جنوب شرقی مدینه است چشم به بیابان راه مکه داشتند چون آفتاب بالای آمد در سایه سنگها می نشستند، پس از نا امیدی بسوی شهر بر می گشتند، هشت روز است که رسول با دوریفش از غار ثور بیرون آمده و بیابان هولناک بین مکه و مدینه را می پیمایند، هنگام ظهر و گرمی آفتاب نزدیک کوهستان (عیر) که سرحد میان بادیه و یشرب است رسیده، آیا یکسره وارد مدینه شود؟ وضع مدینه مبهم است، اول کسیکه خدمتش رسیده بریده شیخ قبیلہ بنی سہم بود! انتظار اهل یشرب را عرض کرد و پیشنهاد نمود که بسوی جنوب مدینه در قباء فرود آید تا خود وضع مردم یشرب را بنگرد این سه مسافر از ارتفاعات جبل عیر بالا آمدند از بالای آن نخلستانها و شهر یشرب و قلعه های اطراف آنرا که موطن همیشه گی او خواهد بود نگریست بسوی قباء سرازیر شد، مرد یهودی در میان شعاع پرنور آفتاب سه نفر سفیدپوش را دید که متوجه قباء شدند دوان دوان بسوی مدینه آمد و فریاد برآورد، یا اهل یشرب قذجا بختکم:

ای اهل یشرب اقبال شما روی آورد: سفیدپوشان بسوی قباء رفتند، پیش از آنکه محمد (ص) در قباء منزل گیرد کوچک و بزرگ مردم مدینه اطراف شترش احاطه نمودند، در خانه کلثوم بن هدم پیر مرد بزرگ بنی عمر بن عوف نزول فرمود، خانه سعد بن خشمه اوسی را محل پذیرایی قرار داد، در چهره هادقت میفرمود کسی از خزر جیها را نمی دید! چون میان اوس و خزر ج پیموسته خونریزی و دشمنی بود، چون نماز مغرب و عشا را خواند، سعد بن زراره خزر جی باروی پوشیده وارد شد، عرض کرد یا رسول الله کمان نمیگردم سراغ تورا در جای داشته باشم و خود را با آنجا نرسانم، دشمنی میان ما و برادران

اوسی مارا اؤتشف باز داشت ، فرمود پناهش دادند و کم کم دشمنیها و کینه‌های دیرین میان این دو قبیله از میان رفت .

سلمان فارسی : بسراغ دین حق از فارس بیرون آمده و شهر بشهر از چهارنشینان نشانه ها گرفته ، در میان دنیای تاریک چشم نافذش شعاع ظهور حق را از جزیره العرب دیده و نسیم بامداد روشن از ناحیه یثرب بدماغش رسیده ، اینک او را بنام غلامی بمرد یهودی فروخته اند !! بر شاخه نخلی نشسته ، در زندگی گذشته سراسر رنج و آقائی در ایران و بندگی در عربستان خود می‌اندیشید ، و بامید طلوع فجر صادق خود را دلخوش میدارد ، مشغول اصلاح شاخهای خرماست که ناگاه رفیق آقای یهودیش بارنگ پریده وارد شد : مگر هیاهوی مردم یثرب را نمی‌شنوی و سیاهی جمعیت که بسوی قباء روانند از دور نمی‌بینی؟! چه شده ؟ بیمبری که منتظرش بودند وارد شد !! سلمان برقی از چشمش جست گوش ها را تیز و بندگی خود را فراموش کرد؛ میان سخن موالی خود دوید پرسید، کیست که آمده؟ یهودی سخن را در دهان سلمان شکست: بتو چه؟ تو بنده هستی بکار خود مشغول باش !! دو ارباب یهودی برای بررسی اوضاعیکه پیش آمده و سرنوشت قومشان را تغییر خواهند داد بیرون رفتند ، سلمان از درخت بزیر آمد، بر طبقی از خرما می‌چید و خود را بقباء رساند در میان جمعیت که بعضی نشسته و عده پشت سر هم ایستاده و قدم میکشند ، و بیکدیگر معتمد (ص) را نشان میدهند و اردش را مقابل مهمان گذارد، پرسید این چیست؟ عرض کرد شنیده‌ام غریبهائی هستید که در این سرزمین وارد شده‌اید برای شما صدقه آوردم ؛ آنگاه کنار ایستاد بجزئیات حرکات و گفتار و چهره معتمد (ص) دقت می نمود دید، روی باطرافیان نموده : فرمود: نام خدا بر زبان آرید و بخورید : و خود از خوردن دست نگاه داشت !! سلمان با زبان فارسی که در آن مجلس کسی نمی‌فهمید ، گفت : این یکیش ؛ بیرون رفت باز طبقی از خرما آورد و نزد آنحضرت نهاد ، فرمود چیست ؟ عرض کرد چون دیدم از صدقه نخوردی هدیه آوردم آنحضرت رو باصحا بش نمود و فرمود بنام خدا بخورید و خود نیز بخورد ، سلمان دوانگشت را بر هم نهاد و بفارسی گفت : این دومی !! برگشت پشت سر آنحضرت ، پیراهن از شانه اش کنار رفت خال درشتیکه روی شانه بود برای سلمان نمایان شد شانه و نشانه آنحضرت را بوسید و خود را شناساند و اسلام آورد آنحضرت با آزادی و سرفرازی

نویسد داد؛ سلمان نماینده ایران بود که هنگام بسته شدن و تشکیل هسته مرکزی اسلام در قباء جزء سلول‌های اول این ترکیب حیاتی گردید تا ایرانیان باک اسلام را از خود بدانند و چنانکه از جان و ناموس خود دفاع می‌کنند از اسلام دفاع نمایند ،

رسول اکرم (ص) پانزده روز در قباء (چنانکه بعضی گویند) توقف فرمود این توقف بجهانی بود: یکی آنکه پایه اولین مسجد تأسیس شود که همین مسجد قباء باشد ، گویند آیه شریف لمسجد اسس علی التقوی ، درباره آنست دیگر آنکه چشمش براه بود: آنچه اهالی مدینه پیشنهاد حرکت بطرف مدینه می نمودند میفرمود: انتظاری دارم: چشم براه علی (ع) بود تا با علی و قلبی آرام وارد مدینه شود، پس از چند روز علی با پای پر آبله و مجروح در حالیکه شمشیری آویخته و بند شتریکه فواطم بر آن سوارند بدستش بود رسید ، پیمبر اکرم او را در بر گرفت و خاطرش آسوده شد ، پس از رسیدن علی (ع) بتشکنی شروع شد: سعد بن ربیع و عبداللہ رواحه شروع کردند بشکستن بتهای خزرج و همچنین بتهای دیگر قبائل که باسلام گرویده بودند شکسته شد؛ پیمبر اکرم روز جمعه با جمعیت بسوی مدینه حرکت کرد هنگام ظهر در وادی راثونا ، در میان قبیله بنی سالم فرود آمد در مسجدیکه آن قبیله ساخته بودند بانو مسلمانان مدینه نماز گذارد و اولین خطبه را در اینجا بیان فرمود: ستایش می‌نمایم خدا را و از او یاری می‌طلبم و بوی ایمان دارم و با آنکس که با او کافر شود دشمنم ، گواهی میدهم اوست خداوند یکتا و محمد بنده اوست که او را برای هدایت براه راست برانگیخت ... هر کس فرمان خدا و رسول را بپذیرد براه راست درآید و آنکس که نافرمانی نماید سخت گمراه شود، شمارا بتقوای خدا وصیت میکنم ... رابطه خود را با خدا سامان دهید و بیاد کارها را راندهید خداوند شمارا از ستکاری خواهد داد، بادشون خدا دشمن باشید در راه خدا آنطور که باید جهاد نمائید که شمارا برگزید و مسلمان نامید. ورود پیمبر اکرم بقباء روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول آغاز سال هجری مطابق ۶۲۳ میلادی بود نزدیک مسجد قباء چاه‌یست بنام بشر اریس که بقعه بالای آن ساخته شده و آب آنرا برای تبرک می‌آشامند ، آنرا بشر تعلقه می‌نامند ، میگویند بوسیله آب دهان رسول اکرم آبش گوارا شده ، بشر التخاتم هم میگویند در سال ششم خلافت عثمان انگش پیمبر که بدست عثمان بود در این چاه افتاد و دیگر پیدا نشد .

در میان سایه‌های نخلستانها از قبا بسوی مدینه حرکت کردیم از کوچه باغهای مدینه که آثار پژمردگی و ویرانی در درختها و دیوارهای آن هوایداست بسرعت عبور نمودیم خرابه‌های اطراف و آثار قلعه‌ها دوره‌های عظمت و عزت این شهر را بیاد می‌آورد و جنب و جوش مجاهدین اسلام را بسوی شرق و غرب از خاطر می‌گذرانند، از خیابان‌ها و کوچه‌های جنوبی مدینه بطرف شمال می‌رویم، خیابان‌ها پراز زباله، دیوارهای خراب مردم پریشان و بی حرکت، دکانها کوچک و خالی که مقداری میوه‌های گرد نشسته و کالاهای اجنبی در آن بچشم می‌آید: این مدینه است که مدفن رسول خدا و هزاران صحابه و مجاهدین و علمای اسلام است!! دل‌های ملیونها مسلمان در اطراف زمین بیاد آن پر شوق است، این مدینه است که طفل اسلام را در آغوش گرفت و بسن رشد رساند؟! این مدینه است که خواب از چشم دنیا پراند و امپراطورها از یاد آن در میان کاخها می‌لرزیدند؟! این مدینه است که خاکش پر برکت و آبش بسطح زمین نزدیک است! امروز نه جنبشی در آنست، و نه مؤسسه‌های علمی و نه فعالیت زندگی، مردمش پریشان و شهرش ویران است، روزگاری باین پریشانی و خرابی بخود ندیده!! اندک حرکت آن ایام حج است آنهم برای اجاره دادن خانه‌های خراب و فروختن میوه‌ها و سبزی و نان که از گلوی خود میگیرند و بیشتر بجهت مأمورین حکومت می‌رود! چرا بچنین روزی افتاده؟ معاویه و دیگر بنی امیه برای حفظ قدرت خود و مرکزیت دادن بشام، کوشیدند تا مدینه را از جهت فکر و اخلاق و ژندگی ساقط کنند جوانان فاسد، رقصه‌ها آواز خوانها و متخنین را بمدینه فرستادند چندبار در زمان یزید و پس از او اهل مدینه را قتل عام نمودند، مردمان آنرا تنبل و اتکالی بار آوردند، تبرعات و انفاقات نیز بر این روحیه و اخلاق افزود، حکومت فعلی هم روی چه سیاست و نظریست باعمران مدینه موافق نیست، در آغاز نهضت وهابیه قبائل مدینه مدتی با ابن سعود جنگیدند، کینه سعودیها هم بر عوامل دیگر افزوده شد!! می‌گویند در چند سالیکه راه آهن متصل بشام بود بواسطه رفت آمد زوار فعالیت اقتصادی شروع شد، و جمعیت آن بهشتاد هزار رسید امروز کمتر از ده هزارند و بیشتر پریشان حالند، جز عده از وابسته گان بحکومت که جناب سفیر سعودی در ایران هم از آنهاست!! بیچاره تراز همه شیعیان نخواوله‌اند، چنانکه از اسمشان برمی‌آید

اصلاحات نخلستانها و بیشتر کارهای تولیدی و پرزحمت بهمه آنهاست و ولی از همه صحر و مترند و جلو پیشرفشان محکم گرفته است ، خلاصه مدینه روزگاری چه پیش از اسلام چه بعد از آن از این بدتر بنخود ندیده ، برگشتن آبادی و عظمت و شکوه مدینه بسته است با اتحاد و بیداری مسلمانان ؛

از میان خیابانها و بناهای تأثر انگیز شهر بسوی شمال عبور کردیم یکفرسخ دور شدیم تا بدامنه کوه احد رسیدیم ، عصر است دامنه کوه را سایه گرفته ، سایه بناها و درختها دراز شده ، فضای نمناک سلسله کوه احد و شیب مقابل آن میدان جنگ تاریخی احد است در دامنه آن قبر حمزه و دیگر شهداء احد است که از هم متمایز نیست ، در ناحیه شرقی قبور شهداء ، مسجدیست ، پس از واقعه احد در اینجا مسجد و خانه هائی ساخته شد که بعضی از ائمه علیهم السلام و مسلمانان شهبای جمعه برای زیارت این قبور باینجا می آمدند امروزه خانه های تاریخی مانند قبور خراب است و مسجد هم رو بنخرابیست ، با دور بین اطراف و نواحی احد را تماشا میکنم ، شخص مطلعی نیست که مواضع را از او پرسیم ، بنظر میرسد ، آن دهانه شکافی که در طرف شمال شرقی کوه است و امروز بصورت دره ایست محل کمانداران بوده که بی صبری و اشتباه آنها وضع میدان جنگ را تعمیر داد : یکسال پس از جنگ بدر است که سران قریش در آن کشته شدند ، در این یکسال قریش از جهت ابزار و وسائل و روحیه خود را آماده می نمود ، با تمام وسائل بسوی مدینه حرکت کرد سپاه قریش از طرف غرب بسوی شمال مدینه پیچیده اند که میدان برای جنگ باز باشد ، رسول اکرم با مسلمانان مشورت نمود ، در مشورت اکثریت جوانان و مسلمانان پر شور بخلاف میل رسول خدا رای دادند که از مدینه خارج شوند : روز جمعه پس از نماز و خطابه جمعه و فرمان بسیج هزار نفر مردان زبده بیرون آمدند از میان راه عبدالله ابی سلول بهانه جوئی کرد و با سیصد نفر برگشت هقتصد نفر پا برجا ماندند ! رسول خدا خود سر بازش را سان دید و گویا مردان و جوانان کم از هیجده ساله را برگرداند ! پنجاه نفر تیر انداز را در تحت فرمان عبدالله بن جبیر در شکاف کوه موضع داد ، پیاده و سواره را جایجا نمود ، پرچم مهاجرین را بدست علی «ع» و پرچم انصار را بدست سعد بن عباده داد خود در پرچم انصار قرار گرفت اهمیت فرماندهی رسول خدا «ص» و تنظیم سپاه روز احد را خداوند در سوره آل عمران یاد آورده : و اذ غدوت من اهلک تبوء المؤمنین مآعداً للقتال

-آنروز که آفتاب از افق سرزُد و تو بامدادان در میدان احد ایستاده
و مردان با ایمان را پس و پیش میگردی و جایگاه و مواضع هر دسته را معین
می نمودی !!

قریش هم سپاه خود را تنظیم نمود ، زنها بسر کردگی هند ، دفا
بدست گرفته می زنند و میخوانند و در میان صفوف میگردند ، مثل کره قاطر
های مست باین سو و آن سو می جهند و بانك دف و آوازشان با بهم خوردن
خلخالها و گلوبندها در میان این وادی پیچیده ، هیجان زنها سپاه قریش را
مثل شاخهای نازك در برابر تندباد بجنبش و هیجان آورده ، از دامنه
کوه دامن کشان دسته جمعی بالامی روند و از سوی دیگر سرازیر میشوند
و باهم میخوانند : نحن بنات الطارق - نمشی علی النمارق - ان تقبلوا نفاق
ان تدبروا نفاق - فراق غیر و اقم - ما - که در میان این بیابان و سنکلاخ
بهر سو میرویم - دختران ستاره ایم ، روی فرشهای زیبای راه میرویم -
اگر شما مردان روی بجنك آرید باشما هم آغوشیم ، اگر از جنك روی
گردانید از شما روی میگردانیم ، دیگر گوشه چشم سیاه ما بروی شما باز
نخواهد شد !! گویا می نگرم در میان غرش رجزها و وعده نعره های دلاوران :
مانند جهش متخالف برق ، تیر باران از هر طرف بشدت آغاز گردید ، شمشیر
ها و نیزه ها بکار افتاد ، آن رسول اکرم است که بالای یکی از آن تخته
سنکها ایستاده با اشارات دست و صدای بلند پی در پی فرمان میدهد و دسته
های سپاهی خود را هدایت مینماید علی «ع» چون شیر و نجیر کسپخته
خود را بمحللهای تمرکز دشمن می اندازد : حمزه است کف بدهان دارد ،
شمشیر مثل شعله آتش بدستش و اسپش را بهر سو می جهانند پرچمداران
قریش یکی پس از دیگری نقش زمین شدند ، چند بار سپاه قریش بعقب رفت
ولی سده محکم احساسات لطیف و تحریکات مهیج زنها از شکست قطعی
آنها را نگاه داشت !

خون در بدن مردان با ایمان بشدت بجوش آمده ستونهای
مهاجر و انصار با بانك تکبیر باهم از چند جهت حمله بردند ،
آثار شکست در چهره سپاه قریش آشکار شد ، مانند مایع در
اطراف کوه و کمر پراکنده شدند ، صفوف زنها متلاشی شد :
دامن هارا جمع کرده دنبال مردها میدویدند ، کمانداران بفروری
مطمئن شدند و برای بدست آوردن غنیمت موضعی را که رسول اکرم نگاهداری

آنرا تا کید فرموده بود از دست دادند و از فرمان توقف ابن جبیر سرپیچی نمودند ، جز چند نفر همه سرازیر شدند خالد قهرمان قریش بازنده سواران خود موضع را گرفت و آن چند تن را شهید کرده از پشت سر بر مسلمانان تاخت! قیافه جنگ برگشت - شکست خوردگان هم برگشتند ، مسلمانان را میان گرفته ، نظم ستونهای سپاه مسلمانان از هم گسیخت بسا دوست و دشمن شناخته نمی شد ، حمزه بشدت می غریب که حربه وحشی پهلویش را درید !!! و بر روی زمین افتاد! هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند ؛ رسول اکرم استوار بر جای خود ایستاده هدف تیر و سنگ شد - چهره حق نمای محمد «ص» از ضرب سنگ گلگون گشت و بدنش فرسوده شد از بالای قطعه سنگ بزیر آمد ، مصعب ابن عمیر که شبیه پیمبر بود کشته شد ، فریاد برخواست محمد «ص» کشته شد !! بیشتر مسلمانان در شکاف کوهها و پشت سنگها پنهان شدند : علی «ع» با بدن مجروح مهاجمین را میراند ، از خانه های زرهش خون میجهد در میان نیزه و شمشیر ها گاه پنهان ، گاه آشکار می شود ، ابودجانة انصار است که چون پروانه دور پیمبر می گردد : ام عماره (نسیبیه) شیر زن است که کمر را محکم بسته و شمشیر بدست گرفته هر کس به رسول خدا نزدیک می شود مثل قوچ برویش می برد ؛ رسول اکرم بانگ می زد من زنده ام ، کم کم فراریان گردش را گرفتند ، زنده بودن پیمبر اکرم دیگر سران مهاجر و انصار هر اس بدل مشرکین افکنند سایه های تاریک دامنه کوه احد و روی آوردن سپاه ظلمت در آنها مستمی پدید آورد ، همین اندازه فیروزی و کشتار را مغتنم شمرده سپاه خود را جمع نموده میدان را خالی کردند ، ابی سفیان است در پایان جنگ بالای کوه ایستاده برای هیل زنده باد می کشد ! اعل هیل ، اعل هیل ! مسلمان بانگ برداشت : الله اعلی و اجل ابی سفیان گفت : ان لنا العزی و لاعزی لکم ، مسلمان گفت : الله مولانا و لامولالکم ، آنگاه سپاه قریش راه بیابان پیش گرفتند : از خبرهای وحشتناک زنه های مهاجر و انصار هم راه [احمد] پیش گرفتند ، صقیه خواهر حمزه و فاطمه زهراست : با دسته های زنان بسوی احد می روند : این زنه پندشتری را بدست دارد و آهسته از احد بسوی مدینه می رود ؟ هند زن عمر بن جموح است ، هایشه باو رسید و از وحشت ، بیار شترش ننگریست ! چه خبر است ؟ الحمد لله رسول خدا زنده است ، بارشتر چیست ؟ جنازه های خونین شوهر و برادر و فرزندان هند است !! عایشه خواست شریک مصیبتش باشد و

تسلیمش گوید: گفت الحمد لله محمد «ص» زنده است و در شد!! مادر
 میان قبور شهداء احد راه میرویم، و بر ارواحشان درود میفرستیم
 السلام علیکم ایها المجاهدون فی سبیل الله اشهد انکم جاهدتم
 فی الله حق جهاده، این قبر حمزه است!! آنروز که در مکه اسلام آورد
 بازوی اسلام قوی شد، مسلمانان آشکارا برای نماز بمسجد الحرام آمدند،
 قلب فولادین و روح باایمان و بازوان آهنینش سنگرمسلمانان بود: پیکر
 خونینش با جگر پاره و بدن مثله شده روی این زمین افتاده وزیر اینخاک
 دفن شد! ولی روحش قلوب مضطرب را مطمئن میدارد و بدلها قدرت ایمان
 میبخشد و عملش هدف کامل انسانیت را نشان میدهد که بسوی خیر اعظم و
 نجات خلق پیشرفت؟ هر کس خود را در راه مطلوبی خواه نخواست قربانی
 می نماید در راه لذات، شهوات، مال و جاه، شهداء! در راه حق قربانی میشوند،
 قربانی در راه هدف فانی و بقاء می رود، آنکه برای حقیقت جاوید قربان
 می شود جاویدان است: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
 احياء عند ربهم يرزقون «السلام علیکم یا عم رسول الله، السلام علیکم
 یا اسد الله و اسد الرسول اشهد انک جاهدت فی الله
 خداوند حکیم در سوره آل عمران عجل شکست مسلمانان را در جنگ
 احد و نتایج ایمانی و اجتماعی آن را بیان فرموده.

نزدیک غروب است در دامنه احد میان قبور شهداء راه میرویم در
 سمت جنوب و شرق و غرب نخلستانها و شهر مدینه و گنبد روضه رسول اکرم
 پیدا است بادور بین اطراف و مواضع کوه و دور نمای مدینه را با دقت مطالعه
 می نمایم بحسب قرائن تاریخی هر طرف را می نگرم خاطره را بر می انگیزد
 کوه و دشت و سنگ و خاک این محیط صفحات کتاب خوانائیمست که از سطور
 نورانی آن درس ایمان و حق پرستی و همت و تقوا و طهارت خواننده می شود
 و محیط معنوی آن استعداد های خفته انسانیت را بیدار و زنده می نماید؛
 شرطه سعودی متوجه دور بین شده جلو آمد با خشکی و عصبیت گفت: حرام،
 حرام، ممنوع؛ ما را از محیط و عالمی که داشتیم منصرف نمود؛ سوار
 ماشین شده بطرف جنوب شرقی احد و شمال شرقی مدینه حرکت کردیم،
 نس از چند دقیقه پای ساختمانی که بالای تپه ای است مارا پیاده کرد! اینجا
 کجاست؟ مسجد قبلتین است، مسجد کوچک ظریفی است که در فضای بیرون
 آن محرابی بطرف بیت المقدس و در داخل مسجد محرابی بسمت کعبه است
 رسول اکرم پس از هجرت انتظار تغییر قبله را داشت، هیجده ماه بعد از هجرت

آیات قبله که در سوره بقره است نازل شد: قد نرى قلب وجبهك فى السماء
در این آیات اسرار قبله و علت تغییر آن بیان شده این تغییر برای یهود که
اسلام را از هر جهت تابع یهودیت معرفی میکردند ناگوار آمد بتبلیغات
و تحریکات پرداختند! نماز ظهر را رسول خدا بسمت بیت المقدس خوانده
بود که فرمانت تغییر رسید، نماز عصر را بسوی کعبه خواند، یا در بین
ظهر روی خود را بسوی کعبه گرداند، این مسجد برای تذکر اعلام استقلال
اسلام از هر جهت و زنده نمودن ملت و اساس ابراهیم است تاریخ، محل تحویل
قبله را در مسجد بنی سالم معرفی نموده و این همان مسجدیست که اولین نماز و
خطبه جمعه را رسول اکرم در آغاز ورود بمدینه در آن انجام داد.

ساعتی از شب گذشته دامنه تاریکی وادی مدینه را پوشانده نخلستانها
در فاصله دور و نزدیک، مانند دسته‌های مختلف پیاده نظام در برابر یکدیگر
صف کشیده‌اند، ما در پرتو نور متلؤلؤ ستارگان و چراغ ماشین بسوی
مغرب حرکت کردیم، قریب دو کیلومتر اتومبیل در میان جاده‌های ناهموار
قراء سیر نمود، در دامن تپه ایستاد بالای این تپه مسجد فتح است: از ماشین
پیاده شدیم از میان تخته سنگها بسوی مسجد بالا رفتیم، و آنچه شبهای هولناکی
بود که رسول خدا بالای این تپه، در محل این مسجد گذراند! ماه شوال
سال چهارم هجرت است که نیروهای مالی و جنگی و سیاسی جزیره العرب
برای برانداختن اسلام هم آهنگ شد، قبائل غطفان و یهود خیبر و قریش
با هم عهد بستند و سوگند یاد کردند که از پای در نیایند و بعقب برنگردند
مگر آنکه مدینه را متلاشی نمایند، یهود بنی قریظه نیز که در مدینه باقی
مانده بودند و با مسلمانان هم پیمان بودند پیمان خود را شکستند، نیروهای
عرب با تجهیزات کامل روی بمدینه آورد، سلمان فارسی پیشنهاد حفر
خندق داد، از آن خندق فعلا اثری نیست، آنچه از آثار بدست می‌آید،
خندق در حدود ربع دائره بوده که ناحیه شمال مدینه و قسمتی از شرق و غرب
را محصور کرده بود، این مسجد که اطراف آن محل سپاه مسلمانان بوده
در داخله نزدیک خندق در سمت مدینه واقع شده، ناحیه‌های دیگر مدینه را
قلعه‌ها و نخلستانها احاطه کرده بود، احزاب و قبائل عرب با غرور بسرعت بسوی
مدینه می‌آمدند که خط خندق متوقفشان ساخت! و از این ابتکار جنگی
مبهور شدند، هر روز از دو سمت خندق دو طرف تیراندازی و سنگ اندازی
می نمودند، روزی چند تن از قهرمانان عرب آماده جنگ شدند، عمرو بن
عبدود، عکرمه بن ابی جهل و هییره بن وهب و چند تن دیگر اسبهای خود را

از موضع تنگ خندق جهانند، از فراز این مسجد گویا می نگرم : عمرو بن عبدود فارس یلیل قهرمان نامی عرب اسبش را بجولان آورده شمشیرش را می گرداند ، نره اش مانند رعد فضا را می لرزاند : و لقد بجمعت من النداء بجمعکم هل من مبارز؟ رسول «ص» بمسلمانان می نگرد تا کی از جا برخیزد! سرها بزیر آمده ، رنگها پریده ! این فارس یلیل است يك تنه هزار سوار رادروادی یلیل پراکنده ساخته ! فقط علی «ع» از جا برخواست ، باز هم او برخواست ! بار سوم هم او برخواست ! بمیدانش شتافت ، در آن سمت خندق چشمها بمیدان است ! غبار برخواست در میان غبار برق شمشیرها پی در پی بچشم می آید : بانگ تکبیر دلها را از جا کند ، این علی «ع» است ! از میان غبار بیرون آمده سر عمرو را بدست دارد از رگهای گردنش خون می جهد چشمش نیم باز است : سر را مقابل رسول خدا انداخت ؛ سواران دیگر روحیه خود را باختند و از خندق باز جستند ! کشته شدن عمرو ، رزم آور پیر عرب ! بدست جوان سی ساله هاشمی روحیه دیگر دلوران را شکست داد ، دیگر کسی جرئت قدم گذاردن بمیدان و مبارزه تن بتن نمود ! يك پیش آمد غیر عادی هم عهد اتحاد قریش و یهود را شکست ! مردی از قبیله قطفان بنام نعیم بن مسعود ، نهانی خدمت رسول خدا رسیده اسلام آورد و اجازه خواست برای درهم شکستن اتحاد دشمن هر سیاستی خواست بکار برد ، اجازه گرفت یکسره بسراغ یهود بنی قریظه آمد : بآنها گفت : شما در مدینه بسر می برید اگر قریش و قطفان نخواست کار جنگ را با آخر رسانند و از آن روی گرداند و بسوی شهر و دیار خود باؤگشت شما چه چاره اندیشیده اید ؟ شما می مانید و مسلمانان همسایه خود ، جان و مال شما مانند دیگر یهود در امان نخواهد بود ! گفتند سخن بر راستی گفتی ، چه چاره اندیشیدی ؟ گفت چند تن از سران قریش و قطفان را گروگان گیرید ، تا شمارا تنها نگذارند - از آنجا بسراغ قریش و قطفان آمد گفت : یهود بنی قریظه از شکستن عهد محمد «ص» بشیمان شده و برای جبران این کار ، قرار گذارده اند بنام تعهد جنگ چند تنی از برگزیدگان شمارا بگیرند و به محمد (ص) دهند ، بیدار باشید مبادا یهود فریبتان دهند ، در این بین نمایندگان یهود رسیدند و پیام آوردند : برای تأمین دوام جنگ چند نفر گروگان خواستند ، قریش هم باور داشتند که یهود میخواهند آنانرا بفریبند و با محمد «ص» ساخته اند ، از دادن گروگان خودداری نمودند ، اختلاف میانشان بشدت در گرفت و اتحادشان شکست !!

۲۸ روز از محاصره مدینه میگذرد مسلمانان را اگر سنگی و ناتوانی و سرما از پای در آورده ، اگر محاصره چند روز دیگر بطول انجامد و دیگر قبائل عرب بمهاجمین پیوندند کار دشوار می شود ؛ حدیقه گوید شبی تاریک و سرد بود ، باد شدت می وزید مسلمانان از سرما و وحشت در پناه سنگها خفته بودند ، نیمه شب است : رسول اکرم (ص) بالای بلندی (موضع مسجد فتح) ایستاده نماز میخواند و با خداوند از سوز دل مناجات می نمود و یاری می طلبید ؛ چند بار مسلمانان را خواند : کیستکه برود در میان سپاه دشمن خبری گیرد ؟ عده خواب بودند بعضی از وحشت و سرما جواب نمیگفتند حدیقه گفت پس از چند بار من برحمت بر خواسته نزدیک رفتم ، فرمود می شنیدی و جواب نمیگفتی ؟ عرض کردم یا رسول الله سرما ناتوانم کرده ، در حق من دعا کرد ، فرمود : برو ، فقط خبری بیاور و زهر کاری خودداری نما من بیرون آمدم در تاریکی شب از میان سپاه قریش و قطفان خود را بانجن ابوسفیان و سران رساندم و میان آنها نشستم : ابوسفیان از طولانی شدن محاصره و عهد شکنی یهود بادلسردی سخن میگفت ، ناگاه گفت هر کس پهلوی خود را بشناسد ، مبادا جاسوسی از محمد در اینجا باشد : گوید من دست آنکس را که پهلوی من نشسته بود گرفتم و گفتم : تو جاسوس محمد نباشی !! ناگاه باد شدیدی در گرفت چادرها را از جا کند آتش ها را بر ابرو کنده ساخت دیگهای غذا و از گون شد شترها رمیدند شن ها بسروروی مردم می ریخت ، ابوسفیان وحشت زده از جا برخاست و شتر عقال شده خود را سوار شد ! هر چه می زد شتر بدور خود میگشت و پیش نمیرفت ! فریاد می زد : کوچ کنید بر خیزید ؛ من خود را گرم و چابک میدیدم و بوضع درهم و برهم و رسوای آنها می نگریستم کسی بکسی نبود جامه ها بسر کشیدند بار و بنه سبک را برداشته کوچ نمودند !! من برگشته رسول (ص) را خبر دادم : اذکروا نعمة الله علیکم ازجاتکم جنودفا رسلنا علیهم ریحا و جنوداً لم تر وها... پس از این شکست جنگی و سیاسی و بادی ؛ دیگر اجتماعی برای کفر پیش نیامد و مدینه مورد حمله نگردید : این مسجد فتح که مادر این شب تاریک دو آن ایستاده و اطراف آنرا در شعاع نور ستارگان می نگریم ، بیاد آن روز و آن فتح بزرگست ؛ چندی مسجد دیگر در نزدیکی این مسجد بنام مسجد علی و مسجد فاطمه و بنام دیگر صحابه بالای مرتفعات سنگی برپاست که گویا بیاد همین فتح و نجات مسلمانان ساخته شده ، مادر تاریکی شب در میان سنگلاخ دره ریک از این مساجد نماز گذاریم و بمنزل باز گشیم .

شیعیان نخاوله زندگی رقت آوری دارند و بیشتر مردمان عقیقی هستند که بیباغداری و کشاورزی مشغولند و بادسترنج خود روزی بدست می آورند در ایام حج هم خانه های خود را بشیعیان اجاره میدهند و از زوار پذیرایی می نمایند، و بیشتر ساکنین محل غیر سیدند! سادات که عموماً در اطراف و دهات بسر می برند وضع زنده دارند: گاه بیگانه روز و شب دسته دسته وارد منازل می شوند و با نسبتنامه هائیکه بدست دارند با سماجت مطالبه خمس می نمایند؛ آنچه ما دیدیم بیشتر جوان و قوی بودند پیرو ضعیف کمتر دیده می شود!! این وضع شیعیان و ایرانیان را متأثر می نمود؛ آقای مرعشی که از جوانان کاری و فعال اهل علمند پیشنهاد نمود که برای سادات نخاوله نقشه باید کشید، آقای حاج ابریشمچی و بعضی دیگر ایرانیان هم این پیشنهاد را پسندیدند تا شاید کمک سادات، بصورت آبرومند و ثابته درآید؛ با مرحوم حاج سید محمد تقی طالقانی مذاکره کردیم، آن مرحوم میگفت اینها و چند نفری که رؤسای اینها هستند باینکار تن درنمیدهند، من باینها پیشنهاد کردم که مقابل آنچه از این راه از زوار مگیرند من بطور مستمر سالیانه بآنها میدهم، تا در خانه ها برای سؤال نروند، نپذیرفتند!!

در باره قبورائمه در بقیع که شهرت یافت دولت سعودی اجازه ساختن سایه بان داده، سؤال کردم، ایشان شرحی بیان کردند که موجب تأثر شد، گفتند: پس از آنکه بوسیله مذاکرات در اینجا و کراچی و ایران توجه پادشاه و ولیعهد را برای ساختن سایه بانیکه زوار زیر آفتاب نباشند، جلب شد، ما خواستیم بدون تظاهرات اینکار انجام شود، ناگهان آقای سیدالعراقین بعنوان نماینده آیه الله کاشف الغطاء در مدینه پیدا شد و شروع بتظاهر نمود! آن روزیکه با جمعی بقبرستان بقیع رفتیم، و عملجات را وادار کرد که بیل و کلنگ بدست گیرند، خود نیز کلنگی بدست گرفت و عکاس شروع بعکس برداری نمود، من از انجام این مقصود مأیوس شدم! بعد از این تظاهر روزنامه های سعودی بعلماء شیعه در باره این عمل حمله و توهین نمودند و نوشتند، بی خود علمای شیعه برای اینکار تلاش میکنند، زیرا که تمیز قبور مخالف کتاب و سنت و سیره صحابه است (این روزنامه ها را بما نشان دادند) و ما نخواهیم گذارد که چنین کاری صورت گیرد! سپس آن مرحوم گفت من هنوز مأیوس نیستم: چون شخص ابن سعود گفته است، اجازه این امور با علمای وهابیه است اگر علمای شیعه با علماء وهابیه بحث کنند و

آنهارا قانع نمایند هر رأییکه دادند من اجراء می نمایم ، آن مرحوم باهمت و پشتکاریکه داشت میخواست اینکار عملی گردد و دعوتی از علمای شیعه بشود ، وبامن در باره انتخاب علماء مشورت می نمود ؛ و برای آبرومندی شیعه در آنجا تصمیم داشت حسینیه محله نخواست را توسعه دهد و تشکیلات تربیتی برای شیعه فراهم سازد ، حضرت آیه الله بروجردی هم از هر مساعدتی دریغ نمیفرمود ، متأسفانه تقدیر خداوند او را در جوار اجدادش بخاک برد و این آرزوها متوقف شد ، امید است که زحمات آن مرحوم ب نتیجه رسد ،

پس از چهار روز توقف در مدینه ، رفقا آماده حر کتند ، حق هم با آنهاست ، چون مدتی است از خانه و زندگی دور مانده و خبری ندارند و بعضی هم کارهایی دارند که موعدهش میگذرد ، و میخواهند ایام عاشورا در عتبات باشند ، و با کثرت جمعیت و بی نظمی و کمی وسائل معلوم نیست توقف در جده چند روز خواهد بود ؟ اگر این عذرها نبود که ناچار باید با رفقا موافقت کرد ، دوست میداشتم در مدینه بیشتر باشم شاید تمام مواضع الهام بخش تاریخی مدینه و اطراف آنرا از نزدیک مشاهده نمایم ،

از مواضعیکه آرزوی دیدن آنرا داشتم اگر وسیله فراهم می شد سرزمین بدر بود که جنگ تاریخی میان مسلمانان و کفار در آن روی داد و مسلمانان با عدد اندک و آماده نبودن برای جنگ و نداشتن وسیله بر مشرکین مجهز ، پیروز شدند و این پیروزی نخستین قدم پیروزی اسلام در مراحل بعد گردید ، مانند چندی در مدینه با داشتن میزبانی مانند پسر عموی گرام مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی و هوای ملایم ، بسیار مناسب بود ، اینک باید حرکت کنیم در مرقد مطهر رسول اکرم از خداوند میخواهم با فرصت بیشتر و محیط مناسبتری مدینه را زیارت نمایم : ساعتی بطلوع فجر باقی بود که بحرم مشرف شدم پس از سلام و نماز در گوشه نشستم در این محیطیکه هر گوشه آن فکری برمی انگیزد و الهامی می بخشد و حقیقتی را تجلی میدهد تأمل می نمایم ، چه مردمیکه در اینجا سخنان رسول اکرم را می شنیدند و خود را در بهشت ایمان و اطمینان و سعادت میدیدند ، چه آیاتیکه در این حجرات بر قلب رسول اکرم نازل شد و بالای منبر و پای ستونهای مسجد تلاوت میفرمود : این آیات قرآن که در دسترس ما می باشد و این مردم در حال نماز و غیر نماز مشغول تلاوتند ، چون بر پیمبر اکرم نازل می شد بدنش سنگین و روحش متصل به عالمی میگردید که قدرت و نورانیت آن هوش و

حواسش را یکسره از این جهان می ربود ، برای خشنودی روح مقدسش
 کاری بهتر از تلاوت آیات قرآنش نیست ، در میان این اجتماع ایمان و
 خشوع و در برابر قبر مطهر سرچشمه کوثر ایمان و معرفت ، در این هنگام
 فجر و وزش نسیم صبح تلاوت قرآن و ترتیل و تفسیر در آن چه لذتی دارد !!
 چه شود که یک شب بکشی هوارا - بخلوص خواهی ز خدا خدا را - بحضور
 خوانی ورقی ز قرآن - فکنی در آتش کتب ربارا - چه شود که گاهی - بدهند
 راهی - بحضور شاهی - چه من گدا را ؛ آنوقت که روح منقلب و اشکم
 جاری بود ، متوجه شدم که موقع دعاء است : چه دعا کنم ؟ آرزوهای شخصی
 و مادی که مورد توجه باشد ندارم و برضاء و خواست خداوند تسلیمم ،
 آرزوی رشد و سعادت مسلمانان را دارم : دلم میخواهد همه بحقایق و عظمت
 دین مقدسشان پی برند و از اختلاف و شقاق که نتیجه جهل است برهند و با این
 سرمایه و قدرت عظیم دینی که دارند دنیا را از پلیدی و خونخواری و نا امنی
 برهانند ، بیشتر دعاهایم در مظان استعجابت نخست برای عموم مسلمانان
 بوده ، آنگاه برای رهائی ایران از چنگال بیگانگان و از پراکنده گسی و
 پستی ها و آلودگیهای اخلاقی و اعمال زشت که حیات مادی و معنوی عمومی
 را تهدید می نماید : آنچه درباره خود می خواهم فراهم شدن وسیله تربیت
 اولاد و رشد و ایمان و صلاحیت آنهاست ، آنچه از آن پیوسته نگران بودم
 داشتن اولاد زیاد بود ولی تقدیر که از اراده و تدبیر بیرون است بعکس بود
 از پذیرایی و روزی اندیشه نداشتم چون پذیرایی و نگهداری اولاد خود
 و وظیفه و عبادت ، و روزی با خداوند حکیم است : ولی محیط ایران موجب
 نگرانیست ، نخست باید زمین مساعد تهیه کرد آنوقت بند را کشت نمود ،
 ریختن بند در محیط هفونی و لجنزار ، بند را از میان می برد و بسر تعفن
 می افزاید : محیط فرهنگ و ادارات و ظواهر اجتماع سراسر گندزده شده ،
 این پستی ها و بی عفتی ها و نادانیها روح های حساس را همواره زجر
 میدهد ، این حکومت های خوب و بد نسبی ، شعور ادراک اسرار تربیت و فهم
 محیط صلاح را ندارند چون خود از میان همین لجنزارها برخاسته اند ، و
 خواه نخواه بدست دستجات و اجزایی روی کار آمده اند که بیشتر آلودگانند
 و آلودگی طبیعت ثانوی آنها شده ، از آلودگان پاکتی و از ناپاکان
 صلاح مورد انتظار نیست ؛ در روضه رسول خدا برای اولاد خود ایمان و
 صلاح می طلبیدم : ربناهب لنا من از واجنا و ذریاتنا قره اعین واجعلنا للمتقین
 اماما - و برای اصلاح محیط ، فرج ولی خدا و امام منتظر ، یانائب و نماینده

از جانب او را درخواست می نمودم !!

آخرین سلام و ادعرا به پیشگاه رسول حق (ص) تقدیم نموده بیرون آمدم : السلام عليك يا رسول الله استودعك الله واسترعيك ، واقراء عليك السلام ، آمنت بالله وبما جئت به و ذلك عليه اللهم لا تجعله آخر العهد مني لزيارة قبر نبيك فان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد في همتي على ما شهدت عليه في حيواتي ان لا اله الا انت وان محمداً عبدك و رسولك صلى الله عليه وآله .

غروب روز شنبه ۲۴ ذیحجه پس از آنکه از نفری ده ریال (۲۵ تومان) بعنوان مزور گرفتند از مدینه بسوی جده حرکت کردیم ، بعکس شوفر عرب ابله عاشق پیشه که هنگام رفتن بمدینه گرفتارش بودیم ، این شوفر ، جوان با ادیبست از اهل اندنزی و جعفری منهبست ، بدون مطالبه بخشش و بداخلاقی با راحتی یکسره ما را نزدیک فرودگاه جده پیاده کرد حجاج هم با رغبت باو بخشش کردند ، سختترین مراحل حج معطلی در فرودگاه جده است برای بازگشت ، اینجا نه وسیله راحتی است ؛ نه آذوقه و آبی و نه آسایش و خوابی : حجاج روز در سایه ساختمانها و قسمت سرپوشیده فرودگاه بسر میبرند ، روزی یکبار یا دوبار تانکها بیت ها را آب پرمیکنند، گاه می شود یک قطره آب هم نیست ! بیشتر وسیله زندگی هم باید از شهر خریده شود مسافت هم نزدیک نیست ، هم پولها ته کشیده وهم مزاجها از دست رفته اینجا حجاج می فهمند چگونه در دام بعضی از شرکتها افتاده اند که چند هزار بلیط فروخته و چند طیاره قراضه دارد ! از جمله همین شرکت لبنانی شرق اوسط است که ما را بدام انداخته !! حجاج در تلاشند ، باسفر تخانه ها می روند بر رئیس فرودگاه مراجعه می کنند، بهردری می زنند ، همه می گویند : حرکت بحسب نوبت است و تخلف ندارد، پس از آنکه تذکره ها را با دادن نفری ۵ ریال بویزا رساندیم و اسم نوشتیم ، نوبت ما ، ۲۹ است در انتظار طیاره ۲۹ ساعت و روز می شماریم ، پیوسته طیاره می نشیند و برمی خیزد ولی کاهش جمعیت معلوم نیست ، و نمره های طیاره لبنانی بین ۱۵ و ۲۰ مانده ؛ با مراقبت سخت دولت سعودی و رئیس فرودگاه تصور آنکه پس و پیش شود نمی رود ، پس مطلب از چه قرار است ؟! اگر آب با اندازه کافی نیست ، اگر مستراح هیچ وجود ندارد ، اگر از غوغای جمعیت و گرمی هوا و فریادهای متوالی بلند گو خواب نیست !